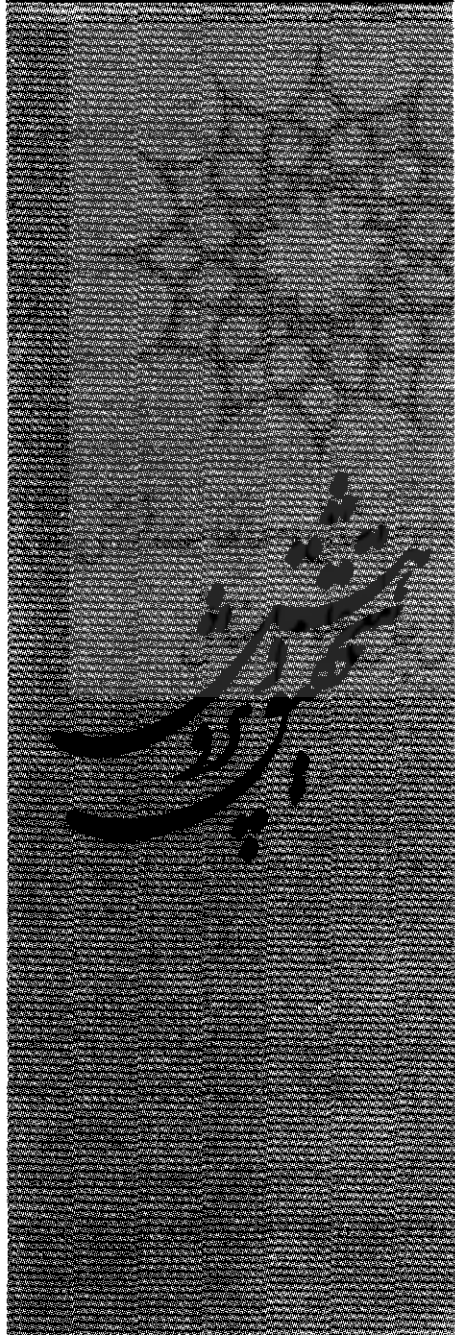
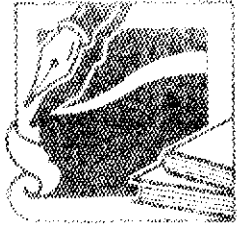


میراثِ ابنِ کلب

سال سوم - شماره ۳ و ۴





حدوث و قدم عالم

متکلمین را با فلاسفه اسلامی در بسیاری از مسائل اختلاف نظر است. متکلمین معتزلی وجود صفاتی چون علم و قدرت و حیات را نسبت به حق تعالی انکار دارند و ذات حق تعالی را نایب مناب ذاتی می دانند که متصف به چنین صفاتی است. اشاعره ذات حق تعالی را متصف به صفات می دانند، لیکن صفات را زااید بر ذاتش معرفی می کنند، همچنین متکلمین وجه ممیزه حق تعالی را در قدیم بودن او می دانند و فلاسفه را در هیچ یک از این مسائل با آنان اتفاق نظر نیست. از جمله موارد اختلاف متکلمین با فلاسفه، حدوث و قدم زمانی عالم است. فلاسفه عالم را قدیم زمانی می دانند و متکلمین قائل به حادث زمانی بودن عالم اند. در این مقاله حدوث و قدم زمانی عالم مورد بررسی قرار گرفته است، ابتدا دلایل متکلمین و در پس هریک، کلام بوعلی در پاسخ به آن دلایل ارائه شده است:

دکتر سیدحسن حسینی

... حکم نماییم که تمام افراد سلسله بالفعل موجودند، چنین حکمی اشتباه است، چون پیدایش چنین اموری تعاقبی است و در پی هم می آیند، اجتماع در وجود ندارند مانند شب و روز و بهار و زمستان که در پی هم هستند و باهم موجود نیستند، و گرنه لازم می آید اجتماع امور متناقض که محال است. اشتباه متکلم از اینجاست که حکم فرد را بر مجموع سرایت داده است، از اینکه فرد فرد سلسله وجود پیدا کرده است نمی توان حکم نمود که تمام افراد نامتناهی بالفعل وجود دارند، چون در این سلسله مفروض، با پیدایش فرد بعدی، فرد قبلی معدوم است. بنابراین حکم به وجود بالفعل برای تمام افراد سلسله چنانچه ادعای متکلم است نوعی مغالطه و سفسطه است.

۱- یکی از دلائل متکلمین در حدوث زمانی عالم این است که می گویند: برای این نظام هستی باید آغاز زمانی باشد، و گرنه موجب وجود احوال و حوادث نامتناهی بالفعل خواهد بود؛ مثلاً از تابش خورشید آب بخار می شود و بخار را باد پراکنده می کند، بخار پراکنده شده به صورت ابر درآمده می بارد و از باران گیاه می روید و... و این امر سبب وجود سلسله امور نامتناهی بالفعل است و وجود سلسله نامتناهی بالفعل محال است. رفع این معضله منوط بر این است که برای سلسله پدیده های متوالی نظام هستی، سرآغاز زمانی قائل گردید، بنابراین عالم را باید حادث زمانی پنداشت.

بوعلی در پاسخ به این استدلال می گوید:
اگر از اینکه این فرد موجود شد و آن فرد موجود شد و



۷۴ - ۱۳۶



دیگری باشد. (فان معنی قولنا: توقف کذا علی کذا هو ان الشیئین وصفاً معاً بالعدم) برای اینکه حادث کنونی هنوز پدید نیامده و معدوم است. پدید آمدن آن هم محتاج به وجود آمدن سلسله امور نامتناهی می باشد که آن سلسله هم معدوم است. نتیجه آنکه یک امر عدمی متوقف بر یک امر عدمی دیگری می باشد، این هم نامعقول است؛ چون تمایزی در اعدام نیست تا بتوان حکم نمود که یک امر عدمی توقفش بر امر عدمی دیگری است.^۲

جهت دوم کذب این استدلال آنکه اگر فاصله معینی از زمان قبل پدیده اخیر را با خود پدیده در نظر بگیریم، مثلاً دو سال قبل را، اشیای پدید آمده در آن فاصله زمانی متناهی خواهد بود. همچنین قطعه دیگر از زمان با پدیده اخیر اگر مقایسه شود، باز اشیای پدید آمده در تک تک آن فواصل زمانی متناهی خواهند بود. پس اشیای پدید آمده در ازمنه گذشته متناهی است، بنابراین حدوث پدیده اخیر هم متوقف بر امور متناهی در گذشته خواهد بود، نه بر امور

۲- دلیل دیگر متکلمین بر حدوث زمانی عالم چنین است: اگر حوادث گذشته عالم را ابتدای زمانی نباشد، چنانچه ادعای حکماست پدیده کنونی که بخواهد موجود گردد، مثلاً نوزادی امروز متولد شود، چون متوقف بر حوادث گذشته است لازم می آید متوقف بر حوادث نامتناهی گذشته باشد، اگر حوادث گذشته نامتناهی باشد پدیده کنونی حادث نمی گردد و اگر حادث گردد، حوادث گذشته پایان می پذیرد، چنانچه پایان پذیرد، دیگر حوادث گذشته نامتناهی نخواهد بود. پس باید عالم بعد از یک فاصله زمانی موجود شده باشد؛ یعنی عالم حادث زمانی باشد.

بوعلی می گوید چنین استدلالی، استدلال کاذبی است به جهاتی: یکی آنکه آنچه آورده اند که «اگر عالم قدیم زمانی باشد، پدید آمدن حادث کنونی متوقف بر سلسله حوادث نامتناهی در گذشته خواهد بود.» لازمه چنین سخنی این است که امر معدومی متوقف بر امر معدوم



نامتناهی؛ چنان که متکلم پنداشته است.^۳

جهت سوم کذب استدلال مذکور این است: اینکه می گویند: بنا بر قول به قدم عالم، لازم می آید که پدیده اخیر متوقف بر امور نامتناهی در گذشته باشد، اگر مراد این باشد که پدیده اخیر متوقف بر امور نامتناهی تعاقبی است، که برای هر یک از آن امور نامتناهی در زمان مخصوص به خود وجودی بوده است. این یک امر اختلافی است، حکیم آن را ممکن و متکلم آن را محال می داند، استناد جستن به امر مورد اختلاف در اثبات نظریه یکی از طرفین نزاع و ابطال نظریه دیگری نامعقول است.^۴

۳- دلیل سوم متکلمین در مورد حدوث زمانی عالم، دلیلی است که از طریق مناط احتیاج ممکن به علت ارائه شده است و آن مناط به اعتقاد آنان حدوث است. بوعلی در اشارات، این دلیل را در حدوث زمانی عالم تبیین می کند و به بررسی و نقد آن می پردازد و تبیین او از آن دلیل چنین است:

امر معدوم را که به ایجاب فاعل وجود پیدا کرده باشد، مفعول گویند و «محدث» نیز به همین معنی است، با یک تفاوت و آن اینکه مفعول اخص است، چون به معنی صادر به اراده فاعل است و محدث عام است چون به معنی صادر از فاعل به طور مطلق است؛ خواه به اراده باشد یا به طبع یا به مباشرت، یا به حرکت، یا به آلت و یا به تولد.^۵ بنابراین مفعول خارج از محدث نیست، پس هر موجود صادر از فاعل، محدث است و مناط احتیاج آن به علت همان حدوث است. بنابراین هر موجود صادر از حق تعالی، حادث به حدوث زمانی است.

اما این دلیل در اثبات حدوث زمانی عالم ناتمام است، چون نسبت میان مفعول و محدث تساوی است، نه عموم و خصوص مطلق؛ چنانچه متکلم پنداشته است، زیرا هیچ یک از قیود نامبرده [اراده، طبع، مباشرت، حرکت، آلت، تولد] را در مفهوم مفعول دخالتی نیست و گرنه موجب تناقض یا تکرار خواهد بود. اگر مفعول را به معنی صادر به اراده بدانیم که اراده در مفهوم مفعول دخیل باشد و بگوییم «فعل بالطبع» یعنی مفعول صادر از طبع فاعل است، تناقض خواهد بود و اگر اراده در مفهوم مفعول دخیل باشد و ما بگوییم «صدر بالاراده» این هم تکرار است و همچنین است حال، در بقیه قیود ششگانه که یا موجب تناقض خواهد شد و یا موجب تکرار. پس باید توجه داشت که آنچه در مفهوم مفعول دخیل است چیست؟ برای این منظور لازم است مفعول را به اجزای بسیط تجزیه کنیم تا معلوم گردد که نیاز مفعول به فاعل در کدام جزء آن است. اجزاء بسیط مفعول عبارت اند از: وجود، عدم و وجود بعدالعدم. مسلماً عدم چیزی نیست تا بتوان

آن را اثر فاعل دانست. وجود بعدالعدم هم اثر فاعل نخواهد بود، چون بعدالعدم بودن، ذاتی مفعول است و قابل جعل نیست، پس مناط تعلق مفعول به فاعل «وجود» آن است؛ خواه مفعول، محدث به حدوث زمانی باشد و خواه محدث به حدوث ذاتی، بنابراین «فعل» حق تعالی شامل عقول هم خواهد بود؛ هر چند که حادث زمانی نیستند، پس مجموعه عالم را حادث زمانی دانستن بی وجه است.^۶

طبق این بیان وابستگی مفعول به فاعل به واسطه «وجود» اوست. پس تا وجود برای ممکن حاصل است، نیاز به فاعل هم برای او حاصل است و اگر حدوث مناط احتیاج مفعول به فاعل باشد؛ چنانچه عقیده متکلم است، لازم می آید که پس از حدوث نیازش به فاعل قطع گردد و مفعول در وجود مستقل باشد؛ با اینکه ممکنات در وجود مستقل نیستند و اعتقاد به استقلال ممکنات، با آیات قرآنی از جمله آیه کریمه ﴿و هو معکم این ما کنتم﴾ (الحدید: ۳) و آیه کریمه ﴿الا انه بکل شیء محیط﴾ (فصلت: ۵۴) ناسازگار است.

متکلم اشعری که می گوید: خدا بود و عالم نبود و فاصله زمانی میان خدا و عالم قائل است خدا را فاعل عددی پنداشته است؛ در حالی که خدا واحد عددی نیست. مراد فیلسوف نیز از اعتقاد به حدوث عالم، نهایتاً حدوث ذاتی است و حدوث هم منحصر به حدوث زمانی نیست.

اگر گویند: برای اینکه ما بفهمیم که خلقت عالم به اراده حق تعالی بوده، لازم است که آغاز خلقت بعد از یک فاصله زمانی باشد، می گوییم: باید توجه داشت که حق تعالی در افعال خود تابع فهم دیگران نیست.

مطلب قابل توجه دیگر آنکه مسأله ارتباط ممکنات با حق تعالی یک مسأله فلسفی است. طرح این مسأله که عالم پس از یک فاصله زمانی ایجاد شده است یک بحث تاریخی است و ارتباط با مسائل فلسفی ندارد.^۷

بوعلی در اشارات پس از فراغت از اثبات قدم زمانی عالم می گوید: آنچه شایسته اعتقاد در این مسأله بود با اتکا بر برهان برای تو آوردم و این گونه مسائل تقلیدی هم نیست تا از من پیروی نمایی. اعتقاد تو به حدوث یا قدم عالم را، مشروط بر اینکه اعتقادات به توحید محکم و راسخ باشد و پیرو هوا و هوس هم نباشی، به شخص خودت وامی گذارم، به این عبارت: «والیک الاعتبار بعقلک دون هواک بعد ان تجعل واجب الوجود واحداً».^۸

غزالی اگر به این کلام بوعلی توجه می کرد، شاید در حکم عجولانه خود در مورد تکفیر فلاسفه به واسطه آنکه معتقد به قدم زمانی عالم اند، تجدیدنظر می کرد.

۵- تعریف اجمالی فواعل ششگانه:

الف- فعل به اراده، فعلی است که به اختیار انجام شده باشد؛ مانند افعال انسانها.

ب- فعل بالطبع، فعلی است که تحققش به اراده و اختیار نباشد؛ مانند رشد و نمو گیاهان.

ج- فعل به تحرک فعلی است که به حرکت انجام شده باشد؛ البته به حرکت استعدادی از نقص به کمال؛ مانند نطفه که به حرکت استعدادی تبدیل به مضغه و علقه و... می گردد و اگر حرکت در آن نباشد، آن را منشآت و مبدعات گویند.

د- فعل به مباشرت، فعلی است که صدور آن از فاعل بدون واسطه باشد؛ مانند اعتمادالمیل. سنگی که در هوا قرار گرفته باشد به سمت زمین که می افتد به واسطه اعتمادالمیل است و اما خود اعتمادالمیل فعلی است به احداث جسم بدون واسطه اعتمادالمیل در قبال جاذبه است. (شرح فارسی تجرید الاعتقاد، ابوالحسن شعرانی، ص ۱۹۷.)

ه- فعل به آلت، فعلی است که از فاعل به واسطه انجام گرفته باشد و آن واسطه هم از جنس فاعل نباشد؛ مانند میل که از نجار به واسطه تیشه و رنده ساخته می شود و این وسائلی از جنس نجار نیستند.



فرد دیگر باشد، دگرگونی در صورت جوهریه نخواهد بود، بلکه آن دگرگونی در عوارض است؛ چون اختلاف فردی از نوع به فرد دیگر به حسب ذات و حقیقت نیست، بلکه به حسب عوارض غریبه است. و اگر مراد از حرکت جوهری انتقال نوعی از جوهر به نوع دیگر آن باشد، باید در هر آتی نوعی از جوهر پدید آید و گرنه لازم خواهد آمد که در هر آتی که آن یک واحد متصلی است، امور نامتناهی متخالف در نوع تحقق یابد که چنین امری محال است؛ چون در یک مقدار متناهی، امور نامتناهی بالفعل نمی گنجد و اگر در هر آتی نوعی از جوهر پدید آید، لازم می آید توالی آتات زمانی تجزیه ناپذیر که طبق اصول فلسفی باطل است. نتیجه حاصل از این برهان، این است که حرکت در جوهر محال است.^۶

البته این بیان در امتناع حرکت در جوهر، در اعراض جاری نیست، چون عرض قابل اشتداد و انتقاص است، یک امر واحد متصل، در تمام مراتب اشتداد و انتقاص، محفوظ است و موجب پیدایش امور نامتناهی متخالف در نوع بین مرتبه زایل و مرتبه حادث نخواهد بود.

این اختلاف اقوال صدرالمتألهین در مورد حرکت جوهری با توجه به براهینی که در اثبات حرکت جوهری دارد، آیا به خاطر این بوده که برای او تغییر رأی حاصل گردیده و به اصطلاح مستبصر شده است و یا از این روست که از ابتدا نظر راسخی در مورد حرکت جوهری نداشته است؟ و نیز ممکن است در کتاب شرح هدایه اثیری عقاید فلاسفه مشائی را بیان نموده و نظریات خاص خود را در آن دخالت نداده باشد. به هر حال در این مورد نظر قاطعی نمی توان اتخاذ نمود؛ هرچند که احتمال اخیر به واقع نزدیکتر می نماید.

نتیجه آنکه حدوث زمانی عالم به روش متکلمین - به بیانی که ذکر شد - ناتمام است و بنابر حرکت جوهری در صورتی که اختلاف نظر صدرالمتألهین به گونه ای که گفته شد پذیرفته گردد، حدوث زمانی عالم بر این مبنا اثبات می گردد.

حدوث زمانی عالم بر مبنای حرکت جوهری

قبل از صدرالمتألهین حکما را اعتقاد به حرکت در چهار مقوله عرضی «کم، کیف، وضع و این» بوده است. صدرالمتألهین، از میان فلاسفه، نخستین کسی است که قائل به حرکت جوهری شده، ولی ریشه این حرکت جوهری را باید در کلمات عرفا جستجو کرد که قائل به تجدّد امثال بوده اند.

صدرالمتألهین از حرکت جوهری نتایج چندی گرفته است، از آن جمله حدوث زمانی عالم جسمانی است، چون طبق حرکت جوهری، قبل از هر موجود جسمانی، زمانی بوده که آن جسم در آن زمان نبوده است، به عبارت دیگر وجود هر جسمی بعد از عدم او می باشد. قبلت عدم جسم با بعدیت وجود جسم، قابل اجتماع نیست در نتیجه هر جسمی متّصف به حدوث زمانی خواهد بود.

این حکم به حدوث زمانی برای عالم، شامل مفارقات؛ مانند عقول نخواهد بود، چون حرکت جوهری در مفارقات راه ندارد؛ هر چند اطلاق «فعل» بر آنها جاری است، ولی مستکلمین اطلاق فعل را بر عقول جایز نمی دانند و فعل به اعتقاد آنان منحصر در حوادث زمانی است، از این رو منکر مفارقات اند.

صدرالمتألهین اثبات حرکت را در جوهر مبتنی بر اصولی نموده است که عبارت اند از:

۱- هر ما بالعرضی منتهی به ما بالذات است، از این رو، کلیه حرکات عرضی باید منتهی به حرکت جوهری شود؛

۲- اعراض در وجود و احکام و آثار تابع جواهرند؛
۳- سکون در عالم وجود و یا تعطیل در افاضه، مخالف هدف خلقت است. این بحث به تفصیل در جلد سوم اسفار آمده است.

البته حرکت جوهری متوقف بر قبول موضوع برای حرکت است و صدرالمتألهین با تصویر «هیولای متحصل بصوره ما» آن را حل کرده است. البته صدرا در تمام آثارش در مورد حرکت جوهری، وحدت نظر ندارد و در بعضی از آثار خود منکر حرکت در جوهر است. انکار او را نسبت به حرکت جوهری از کتابی که در «شرح بر هدایه اثیرالدین ابهری» نوشته است می آوریم. او در این کتاب در بیان عدم وقوع حرکت در مقوله جوهر، چنین می گوید:

در مقوله جوهر حرکت واقع نمی گردد، زیرا حرکت در جواهر یا به معنی انتقال فردی از جوهر به فرد دیگر است و یا انتقال نوعی از جوهر به نوع دیگر آن. در فرض اول که انتقال فردی از جوهر به

و- فعل به تولّد، فعلی است که از فاعل به واسطه انجام گرفته باشد و آن واسطه هم از فاعل باشد؛ مانند حرکت جسم در حال سقوط که آن حرکت، فعل جسم است به واسطه اعتمادالمیل و اعتمادالمیل از خود جسم است، چون فعل بدون واسطه جسم است.

۶- همان، ص ۷۱.
۷- هرم هستی، دکتر مهدی حائری، ص ۱۵۳.
۸- اشارات بوعلی، ج ۳، ص ۱۳۸.
۹- شرح هدایه اثیری، صدرالمتألهین شیرازی، ص ۹۹.